



ریشه‌های انقلاب اسلامی

در چشم‌انداز اسناد لانه جاسوسی امریکا در ایران

گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر

روز سیزدهم آبان به دو اعتبار در تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد، یکی تبعید حضرت امام خمینی(ره) به ترکیه در سال ۱۳۴۳ توسط نظام مشروطه سلطنتی و دیگری تسخیر لانه جاسوسی امریکا به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام(ره) در سال ۱۳۵۸. در اینکه تبعید امام به ترکیه نقطه عطفی در تاریخ تحولات معاصر ایران بود، دوستان و دشمنان انقلاب اسلامی اختلافی ندارند اما در مسأله تسخیر لانه جاسوسی امریکا تحلیل‌گران انقلاب اسلامی با اختلاف نظر روبه‌رو هستند.

عده‌ای آن را عامل انزوای سیاسی و فکری انقلاب اسلامی،^۱ عده‌ای آن را بازی با آتش، بعضی‌ها اشغال لانه جاسوسی را نقطه عطف مصادره انقلاب توسط نیروهای مذهبی افراطی و وسیله تسویه حساب و تصفیه عناصر دموکراسی‌خواه و لیبرال در درون انقلاب اسلامی می‌دانند.^۲ اگر چه این رخداد به سقوط دولت موقت منجر شد اما صرف نظر از آثاری که در سیاست‌های داخلی و خارجی دولت نوپای جمهوری اسلامی ایران داشت، بارها شنیده‌ایم که امام خمینی از این واقعه تحت عنوان اشغال لانه جاسوسی امریکا یاد می‌کردند و سفارت امریکا را در ایران مرکز توطئه، لانه فساد، مرکز فساد و از همه مهم‌تر مرکز توطئه علیه نهضت مقدس اسلامی، جاسوسی غرب علیه شرق و جاسوسی علیه ملت‌های منطقه قلمداد می‌نمودند.

این ادعا، ادعای سنگینی علیه دولت امریکا بود و به طور طبیعی به مستنداتی نیاز داشت که می‌بایست عرضه می‌شد. پس از خوابیدن هیجان‌های مربوط به تسخیر لانه جاسوسی امریکا، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام برای اثبات ادعاهای خود مبنی بر اینکه سفارت امریکا در ایران مرکز جاسوسی علیه ملت ایران و ملت‌های منطقه بود اسنادی را در قالب حدود هفتاد جلد کتاب منتشر کردند که نشان می‌داد ادعای ایران مبنی بر خروج سفارتخانه امریکا از دایره ضوابط دیپلماتیک و اقدام به توطئه، برنامه‌ریزی و مقابله با خواست‌های دموکراتیک جامعه ایرانی و جاسوسی برای سرنگونی یک انقلاب مردمی و از همه مهم‌تر اقدام به طراحی کودتاهای متفاوت برای دخالت در امور داخلی ایران و حفظ نظام استبدادی و ضد آزادی، قانون و حقوق بشر رژیم پهلوی، ادعاهای بی‌وجهی نیست.

متأسفانه اسناد لانه جاسوسی امریکا در حوزه تحلیل‌های سیاسی خیلی زود با برنامه یا از روی غفلت به دست فراموشی سپرده شد. با وجودی که اسناد لانه جاسوسی امریکا منبع قابل

۱. ابراهیم یزدی، میزان ۵/۷/۵۹ و انقلاب اسلامی ۵/۸/۵۹، به نقل از: سید حسین شفیعی دارابی، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا یا انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول، ص ۴.

۲. زیگنیو برژینسکی، قدرت و اصول اخلاقی، به نقل از توطئه در ایران، به قلم سایروس ونس و برژینسکی، ترجمه

محمود مشرقی، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۱۷۴.

اعتنایی برای بازشناسی ریشه بسیاری از وقایع مربوط به پنجاه سال حکومت دوره پهلوی به ویژه تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از دوران نهضت ملی نفت تا ریشه‌های انقلاب اسلامی و قسمتی از تاریخ اول انقلاب اسلامی است، اما تحلیل‌گران انقلاب اسلامی به ندرت به این اسناد به منزله یک منبع تحقیقاتی نظر افکندند.

به اعتقاد ما یکی از دلایل مهجوریت اسناد منتشر شده لانه جاسوسی امریکا در تبیین بسیاری از وقایع مربوط به ریشه‌های انقلاب اسلامی و دیدگاهی که مأموران سیاسی و نظامی و اقتصادی امریکا نسبت به ساختار اجتماعی ایران، اوضاع رژیم شاه، اهمیت این رژیم برای امریکا، اهمیت ایران برای امریکا، نخبگان مؤثر در تحولات ایران، احزاب

پژوهشگران معتقد به انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه به صورت جدی و عمیق به اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی امریکا نظر نکردند و این آرزویی بود که امریکاییان و طرفداران روابط با امریکا از آن استقبال می‌کردند.

سیاسی و غیره داشته‌اند، در این است که پس از دوران جنگ و آغاز دوره‌ای با عنوان دوره سازندگی، چرخش‌های ایدئولوژیکی خاصی به سمت گرایش به افکار و اندیشه‌های غربی در پاره‌ای از جریان‌های طرفدار انقلاب اسلامی به وجود آمد که باعث شد این جریان‌ها به نحوی برای فراموش کردن گذشته انقلابی خود به این اسناد رجوع نکنند و اسناد لانه جاسوسی به هر دلیلی بخشی از این گذشته بود و متأسفانه با وجود اینکه با منافع و امنیت ملی ما رابطه بسیار مستقیم داشت ولی قربانی مطامع جناحی و گروهی این جریان‌ها گردید.

پژوهشگران معتقد به انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه به صورت جدی و عمیق به اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی امریکا نظر نکردند و این آرزویی بود که امریکاییان و طرفداران روابط با امریکا از آن استقبال می‌کردند.

از آنجایی که اسناد لانه جاسوسی ریشه بسیاری از سیاست‌های خصمانه شیطان بزرگ را

نسبت به انقلاب اسلامی نشان می‌داد، دست‌هایی به جریان افتاد که از اساس صحت این اسناد را مورد تردید قرار دهد اما اکنون با چاپ پاره‌ای از خاطرات مأموران جاسوسی و سیاسی امریکا و سران کاخ سفید مثل نیکسون، کیسینجر، کارتر، برژینسکی، پارسونز، سولیوان، همیلتون جردن، سایروس ونس، هایزر، رونالد ریگان، ریچارد کاتم، جان. دی. استمپل و... به راحتی می‌توان قضاوت کرد که اسناد مذکور به عنوان منبعی برای شناخت ریشه‌های تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از دوران جنبش ملی نفت به بعد، علل حساسیت امریکا برای دشمنی با انقلاب اسلامی و ملت ایران و ریشه‌های وقایعی که شرایط را برای ظهور انقلاب اسلامی فراهم کرد، در محل خود قابل اعتناست و نیاز به پژوهش مجدد دارد.



ملت ما با مطالعه این اسناد درخواهد یافت که به کدام دلایل اقتصادی، سیاسی و امنیتی، ایران به عنوان یک منطقه استراتژیک برای امریکا اهمیت ویژه دارد؟ چرا امریکا تمام توان اطلاعاتی، اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را به کار گرفت تا با حمایت از رژیم ضد بشری شاه مقابل نهضت‌های مردمی در منطقه بایستد؟ چرا تا زمان حاکمیت رژیمی مانند رژیم

پهلوی که دستش تا مرفق به خون فرزندان این مرز و بوم آلوده بود، مسائلی چون آزادی، اصلاحات، حقوق بشر و دموکراسی در ایران برای امریکاییان پیشیزی ارزش نداشت؟ در گزارش‌های جاسوسان امریکایی که با عنوان مأموران سفارت، خبرنگاران، تاجران، پژوهشگران و ده‌ها عنوان پوششی دیگر وارد ایران شده و با سران رژیم پهلوی، نیروهای مبارز، احزاب سیاسی و مردم عادی برای کسب اخبار رابطه برقرار کردند معلوم می‌شود که امریکاییان، علی‌رغم آگاهی از جنایات رژیم پهلوی برای کسب سود و سرمایه‌های بیشتر و غارت منافع ملی ملت ایران، الفاظ زیبایی چون آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و اصلاح‌طلبی را قربانی کردند.

ملت ما با مطالعه این اسناد درخواهد یافت که زمینه خیانت به منافع ملی در این کشور در طول تاریخ در کدامیک از جریان‌ها و احزاب سیاسی و چهره‌های به ظاهر ملی، مبارز و روشنفکر بیشتر بوده و کدامیک از آنها به عنوان مهره‌های ساده و بی‌جیره و موجب و خبرچین برای جاسوسان امریکایی خبر و اطلاعات کسب می‌کردند.

البته ما منکر این نیستیم که جاسوسان و تحلیل‌گران و سیاستمداران امریکایی با توجه به منافع شخصی خود جامعه ایران و جریان‌های آن را تحلیل می‌کردند و بی‌تردید بخش اعظمی از گزارش‌هایی را که تهیه می‌کردند تحت تأثیر سطح فهم آنها از مسائل ایران یا برداشت‌های شخصی آنها از جریان‌ها و گروه‌ها قرار داشت اما با همه این حقایق نمی‌توان از حجم عظیم این اسناد که مربوط به بخش درخور توجهی از تاریخ این مرز و بوم است چشم‌پوشی کرد.

ملت ما با مطالعه این اسناد حداقل درخواهد یافت که به خاطر پاره‌ای از خوش‌باوری‌های ساده‌لوحانه بعضی از جریان‌هایی که تصور می‌کنند با عادی کردن روابط با امریکا یا پرهیز از تشنجات، بخش اعظمی از مشکلات جامعه حل خواهد شد، امریکا انقلاب ملت ایران را به رسمیت نخواهد شناخت.

امام خمینی به درستی تشخیص داده بودند که همه این هیاهوهایی که شیطان بزرگ تحت عنوان دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌خواهی و امثال آن برای ملت ایران سر می‌دهد برای این

است که دستش از ذخایر عظیم ملت ایران، موقعیت استراتژیکی این منطقه، منافع اقتصادی و بازارهای مصرف ایران کوتاه شده است. ملت ایران با مطالعه دقیق اسناد لانه جاسوسی به بخش قابل توجهی از ریشه‌های این تضادها پی خواهد برد.



اسناد لانه جاسوسی همان‌طوری که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز بدان اعتراف دارند به طور کامل منتشر نشد. محدودیت‌هایی که در افشای اسناد توطئه آمریکا وجود داشت اجازه نداد که این اسناد به طور کامل و جامع در اختیار ملت ایران و تاریخ‌پژوهان قرار گیرد. اکنون که عده‌ای از همان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام از عقاید انقلابی و اسلامی خود عدول کرده‌اند، متأسفانه ظاهراً دیگر زمینه‌ای برای تجدید چاپ این اسناد به صورت کامل وجود ندارد. تا جایی که تحقیقات نشان می‌دهد چاپ بعدی

این اسناد با دخل و تصرف‌هایی در پاره‌ای از مجلدات روبه‌رو شده که اصالت آن را مورد تردید قرار می‌دهد. علی‌رغم همه این تنگناها در نظر است با رجوع به چاپ اول این اسناد که از اصالت بیشتری برخوردار است پاره‌ای از ریشه‌های مربوط به انقلاب اسلامی بررسی شود. البته چاپ گزارش‌های مأموران سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا به منزله تأیید کامل برداشت‌های آنها از اوضاع، شخصیت‌ها، چهره‌ها، احزاب و... نیست اما امید است با مطالعه محققانه این اسناد به منابع خوبی برای شناخت تاریخ پنجاه ساله اخیر ایران تا مقطع سقوط لانه جاسوسی آمریکا یعنی ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دست یابیم.

بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر در نظر دارد، از این تاریخ، در هر شماره از فصلنامه ۱۵

خرداد، بخشی از این اسناد - که به نحوی به ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران برمی‌گردد - منتشر کند و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. با امید به اینکه تاریخ‌پژوهان برای فهم پیچیدگی‌های نفوذ امریکا در ایران در دوره محمدرضا شاه، بازیگران سیاسی و فرهنگی این دوره، احزاب صاحب نفوذ و از همه مهم‌تر ریشه‌های انقلاب اسلامی، از مراجعه به این اسناد غفلت نکنند.

فهم امریکایی‌ها از مفهوم انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی، فهم امریکا از اوضاع ایران، فهم امریکایی‌ها از موقعیت شاه، ناکارآمدی نظام شاهنشاهی از دید جاسوسان امریکایی، برداشتی که از امام خمینی و نیروهای مبارز مذهبی در تحلیل‌های مأموران سیاسی امریکا وجود داشت و همچنین برداشت‌های آنها از اوضاع ایران تا حدودی سیاست‌های امریکا را در ایران پی‌ریزی کرد و از همه مهم‌تر اهمیت ایران برای دیپلماسی امریکا در منطقه و جهان، مباحثی است که می‌توان با رجوع به اسناد لانه جاسوسی به نکات راه‌گشایی درباره آنها رسید.

در این شماره سندی از جلد ۶۳ اسناد لانه جاسوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. «دخالت‌های امریکا در ایران» جلد ۶۳ از مجموعه اسناد لانه جاسوسی است که با عنوان دوازدهمین جلد از مجموعه اسناد دخالت‌های امریکا در ایران، با ۲۸ سند مهم از فاصله زمانی مرداد ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸، تهیه گردیده است.^۱

اسناد این مجموعه از آن جهت اهمیت دارد که تا سند شماره ۱۱ مقارن با اوج جریان‌های انقلاب تهیه شده و بیشتر به تجزیه و تحلیل جریان‌های مذکور و عناصر دخیل در قضایای انقلاب پرداخته است. موضوعات اسناد از شماره ۱۱ به بعد مربوط به دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می‌شود که عمدتاً مربوط به سه محور اساسی است؛ «انقلاب اسلامی»، «مسائل

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۶۳، «دخالت‌های امریکا در ایران» (سند ش ۱۲)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران،

فیما بین ایران و امریکا» و «مراحل اقتصادی ایران بعد از انقلاب اسلامی».^۱

مهم‌ترین و محققانه‌ترین سند این مجموعه سندی است با عنوان «چه اشتباهی در ایران رخ داد؟» این سند گزارشی است که آن را یکی از مأموران سفارت به نام استانلی تی. اسکودرو تنظیم کرده است.

این سند که سند شماره ۱۲ این مجموعه است با طبقه‌بندی خیلی محرمانه توسط یکی از مأموران امنیتی سفارت به نام گالن فوکس بر اساس برنامه خروج اسناد از طبقه‌بندی بخشنامه اجرایی شماره ۱۲۰۶۵ دولت امریکا طبقه‌بندی شده و در پایان آن آمده است که در تاریخ ۱ ژوئن ۱۹۸۵ از طبقه‌بندی خارج خواهد شد.

استانلی اسکودرو مأموری است که دوبار در ایران خدمت کرده و آخرین دوره خدمت وی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی احتمالاً بین ماه‌های نوامبر تا ژانویه ۱۹۸۰ م / ۱۳۵۸ ش نویسنده در این سند به طور رسمی بوده است. مهم‌ترین نکاتی که در این سند به چشم می‌خورد و از جنبه روابط ایران و امریکا اهمیت دارد به قرار زیر است:

۱. نویسنده در این سند به طور رسمی

اعتراف می‌کند که امریکا در سرنگونی دکتر

مصدق و بازگرداندن شاه از تبعید مختصرش به اروپا، تأثیر بسزایی داشته است.

۲. نویسنده اعتراف می‌کند که امریکا از حاکمی نیرومند و مستبد در ایران حمایت کرده است.

۳. نویسنده معتقد است که سیاست ایرانی امریکا که برای مدت سی سال حافظ منافع ایالات متحده در ایران بوده است در دوران انقلاب اسلامی به صورت عاملی بی‌ربط و نابهنجار درآمد و در مواردی بسیار حتی قبل از سقوط شاه نیز خطراتی علیه منافع امریکا به وجود

۱. همان.

آورده است.



۴. نویسنده اقرار می‌کند سقوط دیکتاتوری شاه نتیجه مستقیم یک انقلاب اصیل داخلی بود، نه ناآرامی و آشوب هدایت شده از خارج. البته روش دولت‌های استعماری امریکا و شوروی در این دوران این بوده است که هر حرکت اجتماعی را که وابسته به یکی از آنها نبود به رقیب منتسب می‌کردند، اما ماهیت اسلامی انقلاب ایران آن‌قدر روشن بود که جاسوسان امریکا جرأت و جسارت انتساب انقلاب اسلامی را به یکی از قدرت‌های استعماری به خود راه ندادند.

۵. نویسنده این گزارش، به سال‌ها سرکوب، فساد، عدم مدیریت، چاپلوسی و تملق، وعده‌های توخالی و عدم سیاست و کارایی کلی نظام مشروطه سلطنتی در ایران اعتراف می‌کند اما مانند بسیاری از تحلیل‌گرانی که اصولاً به قالب‌های غربی در تبیین انقلاب‌ها معتقدند وقوع یک یا دو رخداد مثل سیاست حقوق بشر دولت کارتر را از عوامل اصلی سقوط نظام شاهنشاهی تلقی می‌کند.

۶. نویسنده در این گزارش نشان می‌دهد که به فرآیند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران معاصر تا حدودی آشنایی دارد. او در این گزارش تأکید می‌کند که نهاد اسلامی روحانیت ایران به دلیل نفوذی که در جامعه دارد تنها نیرویی است که استعداد به حرکت

در آوردن و بسیج شمار عظیم مردم را دارد. این نیرو از دیدگاه نویسنده باعث مرگ یک شاه (ناصرالدین شاه)، اخراج یک شاه دیگر (رضاشاه) و تبعید موقت شاه سومی (محمدرضا شاه در نهضت ملی نفت) در طول ۸۳ سال گذشته شده است و اکنون نیز باعث انقراض حکومت آخرین شاه احتمالی ایران گردیده است.

۷. نویسنده با همه ادعاهایی که دارد اقرار می‌کند امریکا با آن همه ددبیه و کبکبه برای سقوط رژیم پهلوی آماده نبود؛ زیرا نمی‌خواست واقعیت اوضاع نابهنجار اجتماعی ایران و نفوذ قدرت مذهب و رهبران روحانی را در جامعه ایرانی بپذیرد.

۸. نویسنده اقرار می‌کند که همسو خواندن منافع امریکا در ایران با منافع رژیم پهلوی یک خطای اساسی در سیاست امریکا بوده است. تحمیل سیاست غیر اصولی و غیر صادقانه مأموران امریکایی بنا به دستور مقامات کاخ سفید و پنهان کردن نقاط ضعف رژیم پهلوی به جایی رسید که وزارت خارجه از اطلاعاتی در مورد ایران محروم شود که می‌توانست امریکا را بهتر از گذشته آماده پذیرش رویدادهای اخیر ایران سازد.

ظاهراً مأموران امریکایی مجاز نبودند با مخالفان رژیم شاه تماس برقرار کنند و اصولاً شاه به دلیل باج‌های کلانی که به سردمداران کاخ سفید می‌داد آنها را مجاب کرده بود که هیچ مخالف قدرتمندی علیه رژیم در ایران وجود ندارد. در اغلب گزارش‌هایی که در هفتاد جلد اسناد لانه جاسوسی وجود دارد، این مسأله مورد تأکید قرار گرفته است که رژیم شاه در ایران دارای مخالف جدی، پر قدرت و ذی‌نفوذی نیست.

۹. نویسنده اعتراف می‌کند که مأموران امریکایی به دلیل غفلت از بسیاری از ویژگی‌های مردم ایران، با مسائل به شکل ساده برخورد کردند و آنچه باعث شرمساری امریکا در پیروزی انقلاب اسلامی شد این بود که امریکا قدرت یافتن راه حل را از دست داد و از یک بازنده مطلق به نام شاه حمایت کرد.

آنچه در پایان این گزارش قابل توجه است و برای همه آن ساده‌لوحانی که تصور می‌کنند امریکا حامی منافع ملت ایران و خواستار آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برای ایران است

عبرت‌آموز خواهد بود این است که قدرت‌های استعماری در برقراری روابط با هر رژیم، حتی رژیمی مثل شاه که در طول سلطه خود بر ایران بخش اعظم درآمدهای ملی و امکانات مالی این کشور را به جیب سرمایه‌داران امریکایی ریخت و در خوش‌خدمتی به سردمداران کاخ سفید لحظه‌ای تردید به خود راه نداد، بیش از هر چیز به دنبال حفظ منافع خویش‌اند نه حفظ پایه‌های قدرت نوکران خود و اگر روزی فرا رسد که لازم باشد برای حفظ منافع خود، نوکران را فدا کنند، چنین خواهند کرد.

اکنون متن کامل این گزارش در اختیار پژوهشگران قرار می‌گیرد.



استانی تی. اسکودرو

در تمام مدت بعد از جنگ و به خصوص از سال ۱۹۵۳ به این طرف، امریکا با شاه ایران و رژیمش رابطه‌ای بسیار نزدیک برقرار نمود. ما در سرنگونی نخست‌وزیر چپ‌گرا و ناسیونالیست یعنی مصدق و بازگرداندن شاه از تبعید مختصرش در اروپا نقش بسیار مؤثری را ایفا نمودیم. ما چند میلیارد دلار در زمینه پروژه‌های کمک دوجانبه مصرف کردیم که بسیاری از آنها به خوبی قابل درک بود و مورد تمجید قرار گرفت.

بر اساس منافع مشترک امنیتی و نیز قدرت خرید ایران، ما به ایران کمک کردیم تا به صورت قدرت بی‌چون و چرا در خلیج فارس برآید.

ما در این کشور دارای هزاران مستشار و تکنسین نظامی و غیر نظامی بودیم. از حاکمی نیرومند و مستبد حمایت می‌کردیم که در نتیجه بصیرت خویش به ضرورت عمران ملی پی برده بود و ظاهراً آن قدر شجاع بود که هدایت ایران را در مسیر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ملی به دست گرفت تا ایران بتواند به قرن بیستم وارد شود. این فهرست بسیار عریض و طویل است ولی به طور خلاصه می‌توان گفت که ما در انجام این کارها موفق بودیم.

لیکن پس از بازگشت به تهران در نوامبر ۱۹۷۸، پس از نیمه سال و نیم دوری از این شهر، متوجه شدم که شاه آخرین روزهای عمر حکومت خود را پشت سر می‌گذارد. مقامات امریکایی با وسائط نقلیه زرهی و همراه کارکنان مسلح سفر می‌کردند، تا از آنها نه در برابر گروه‌های منزوی تروریستی بلکه در برابر دسته‌های عظیمی از افراد ایرانی معمولی حراست به عمل آید. سفارت و دیگر تأسیسات امریکا و دولت ایران نیز به وسیله کامیون‌های مملو از

سربازان ایرانی مسلح به سلاح‌های خودکار در برابر این‌گونه خطرات حراست می‌شد. با این وصف سفارت و کنسولگری ما در تبریز مورد حمله قرار گرفت و محوطه سفارت به تصرف مهاجمین در آمد. بعدها خود سفارت نیز برای مدت کوتاهی به تصرف کامل آنها در آمد. احساسات ضد امریکایی خشونت‌بار در تمام بخش‌های جامعه ایران حس می‌شد و بسیاری از قدرت‌هایی که ما سیاست‌های خویش را بر آنها بنا نهاده بودیم اکنون به صورت خطری متوجه خود ما شده بود، این وضع پس از عزیمت شاه در اواسط ژانویه بسیار وخیم‌تر گردید. و خطر تجدید و تشدید هرج و مرج جنبه‌ای واقعی‌تر به خود گرفت.

واضح است که سیاست ایرانی ما که برای مدت سی سال در خدمت به ما مؤثر واقع شده بود، اکنون به صورت بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی در آمده و در مواردی بسیار حتی قبل از سقوط شاه نیز خطراتی را علیه منافع ما به وجود آورده بود بنابراین این سیاست اگر سؤال شود که در ایران چه اشتباهی رخ داده و چرا ما با وجود این همه منافع در ایران وقوع آن را پیش‌بینی نکرده بودیم.

شرح کامل وقایع و نیروهایی که منجر به سقوط دیکتاتوری شاه گردید تا مدت‌ها موضوع بحث‌های علمی خواهد بود، به هر حال، در این نوشتار امکان این کار نیست. ولی می‌توان گفت که این وضع به طور مسلم نتیجه مستقیم یک انقلاب داخلی بود نه ناآرامی و آشوب هدایت شده از خارج.

آنچه که به طور بسیار ساده‌لوحانه‌ای گفته شده این است که نظام حکومتی شاه به وجود یک دست قدرتمند در رأس حکومت با حمایت یک مکانیزم حکومتی خشن و توان مالی لازم برای کاهش نارضایتی‌ها از طریق اجرای برنامه‌های عمرانی، سوبسید مستقیم و همکاری کسانی که ممکن بود در غیر این صورت به مخالفت در رژیم برخیزند، بستگی داشت. سال‌ها سرکوب، فساد، عدم مدیریت، چاپلوسی و تملق، وعده‌های توخالی و عدم سیاست و کارایی کلی هر دو ستون رژیم را تضعیف و باعث شد که بسیاری از ایرانی‌ها که به هر حال نسبت به حکومت خویش بدبین و بی‌اعتماد هستند، نسبت به موفقیت‌های چشمگیر و باارزش حکومت

سلطنتی واقعیات را نادیده بگیرند. نوآوری سریع و فرصت‌های آموزشی رو به رونق نیز صحنه را برای سقوط پهلوی فراهم نمود.

به نظر من، دو واقعه در مرحله نهایی سقوط نقش بسیار بسزایی داشته‌اند. واقعه یا عامل اول و مهم‌تر، تصمیم سال ۱۹۷۴ شاه مبنی بر استفاده از درآمد افزایش یافته نفتی ایران در تسریع حرکت برنامه‌های عمرانی ملی بود که با پذیرفته شدن این خطر همراه بود که ممکن است تولید آن قدر افزایش نیابد که موجب افزایش تقاضا و از بین رفتن تورم گردد. در زمان آغاز این تصمیم ایران دارای یک تورم دو رقمی بود، کشور فاقد زیربنای فیزیکی، نیروی انسانی مجرب و مدیریت متخصص ضروری جهت جذب برنامه‌هایی معادل ۵۰ درصد برنامه‌های جاه طلبانه بود. این نقایص از نتیجه تلاش و سرسپردگی شاه به تجهیز غیر ضروری و بیش از حد آرمش و ساخت جلوه‌گر شد. در نتیجه، در تمام موارد برنامه‌های عمرانی ناموفق ماند. ولی تورم رو به افزایش گذاشت. سطح تورم در حال حاضر بیش از ۵۰ درصد است. با وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی شکاف موجود در توزیع درآمدها آشکارتر گردید، نارضایتی مردم افزایش یافت و توان رژیم در استفاده از منابع مالی به عنوان وسیله‌ای برای حفظ بقای خود رو به ضعف نهاد.

رویداد دوم، ظهور سیاست حقوق بشر بود. بسیاری از ایرانی‌ها سرسختانه معتقدند که سیاست‌های کشورشان از اواخر قرن نوزدهم، به وسیله یک دست خارجی هدایت می‌شود که اولین آنها روس‌ها یا انگلیسی‌ها بوده و از سال ۱۹۵۳ به بعد امریکایی‌ها بوده‌اند. بعضی از مخالفین، سیاست حقوق بشر را گامی در جهت دوری از شاه و ضعف بعدی تاج و تخت تلقی می‌کنند. چون در نتیجه آن، آنها تشویق و فعال‌تر گردیده بودند. در همان حال شاه نیز که مایل بود جو سیاسی خاصی پدیدار گردد تا امکان انتقال قدرت به فرزندش پیدا شود، و شاید عکس‌العمل در قبال سیاست حقوق بشر نشان دهد، اقداماتی انجام داد تا حیات سیاسی ایران آزادتر گردد.

به طور کلی می‌توان گفت که ایرانی‌ها نسبت به قدرت حکومت نظر خاصی دارند، یعنی آن را

مانعی در راه موفقیت‌های فردی تصور می‌کنند و به همین دلیل سعی می‌کنند در هر حال آن را نادیده بگیرند. پس از این نادیده گرفتن و تخلف‌ها، قدرت حکومتی قابل تحقیر می‌باشد ولی حکومتی که در آن تخلف جایز نباشد از نظر آنها واجد احترام همراه با بی‌میلی است.

حکومت مطلقه شاه حد و حدود ابراز مخالفت‌ها را معین کرده بود. ولی حرکت‌های وی مبنی بر ایجاد فضای باز سیاسی و بیانیه‌های ما در زمینه حقوق بشر این ابعاد را تغییر داده و ابعاد جدیدی را جایگزین آن ساخته بود. مردم ایران که نمی‌خواستند باور کنند که رژیم اگر ضعیف نباشد میزان کنترل خود را کاهش نخواهد داد، در تمام جهات به اعمال فشار پرداخته و تلاش کردند تا با این کار محدودیتهای جدید رفتار سیاسی فردی را مشخص کنند. تا به امروز آنها نتوانسته‌اند این مرزها را شناسایی کنند چون شاه نمی‌توانست یا نمی‌خواست دست به اقدامات خشنی برد که در گذشته موفقیت وی را مستحکم ساخته بودند و دولت جدید نیز هنوز نتوانسته است ابراز قدرت لازم، تخصص در مدیریت و انسجام ملی را که باید برای نیل به موفقیت در اختیار داشته باشد، به دست گیرد.

در زمانی مناسب، رهبر تبعیدی اسلامی آیت‌الله روح‌الله خمینی، مخالفت خود را از سر گرفت^۱ و به صورت نشانه و عامل خشونت و خشم مردم درآمد. همان‌طور که در زمینه هر حرکت انقلابی ملی موفقیت آمیز در ایران معاصر صادق است، این نهاد اسلامی نیز محیطی مورد احترام را برای ائتلاف عناصر مخالف پدید آورد و برای به حرکت در آوردن نهضت از توان ارزشمند خود در بسیج شمار عظیمی از مردم استفاده کرد.

همین ائتلاف انقلابی مستقیماً یا به طور غیرمستقیم باعث مرگ یک شاه، اخراج یک شاه دیگر و تبعید موقت شاه سومی در طول ۸۳ سال گذشته شده است. اکنون نیز باعث انقراض حکومت آخرین شاه احتمالی این کشور گردیده است. از میان تمام شاهانی که از زمان تأسیس سلسله

۱. نویسنده بی‌خبر بوده است که امام از روز آغاز نهضت تا سرنوشت رژیم شاه هیچ‌گاه دست از مخالفت و مبارزه برنداشت و این روشنگری‌ها و افشاگری‌های درازمدت او بود که زمینه را برای انقلاب اسلامی هموار ساخت.

قاجاریه در سال ۱۷۹۶ در ایران حکومت کرده‌اند، تنها یک شاه با انتقال آرام و بدون درد سر قدرت، به تاج و تخت دست یافته است. با در نظر گرفتن این شواهد تاریخی باید گفت خطری که محمدرضا پهلوی را از سوی انقلاب ایران تهدید می‌کرد نباید باعث شگفتی شود ولی همه شگفت‌زده شده‌اند.

ساده‌تر بگویم، ما برای سقوط رژیم پهلوی آماده نبودیم چون نمی‌خواستیم واقعیت را بپذیریم. گفتن این مطلب که پس از سال ۱۹۵۳ شاه به صورت بازیچه امریکا در آمده بود مبالغه آمیز است ولی این مبالغه چندان شدید نیست.

به هر حال با گذشت سال‌ها او بیشتر نسبت به خودش اعتماد پیدا کرد و برخورد ما با او نیز به صورت یک طرف مساوی درآمد، ولی با رشد این رابطه سالم‌تر، خطای (سیاسی در سیاست امریکا بیشتر جلوه‌گر شد

که همانا همسو خواندن منافع امریکا در ایران و منافع رژیم پهلوی بود. در حدود سال ۱۹۶۸ یعنی زمانی که در خاطر من مانده، می‌بینیم که سیاست پنهانی وزارت خارجه، سفارت (و احتمالاً دولت) گرچه یک مقام تازه‌کار چون من نمی‌تواند در این مورد با قاطعیت اعلام نظر کند، در ارسال گزارش‌هایی خفیه در انتقاد از شاه استوار بود. در طول خدمت خود در تهران در سال‌های ۱۹۷۱ - ۱۹۷۵ نیز شاهد پیگیری همین سیاست بودم. پس از مطرح کردن این سؤال به طور کلی، به من گفته شد که اطلاعات خفیه می‌تواند به خارج رخنه کرده و توسط دشمنان شاه در واشینگتن مورد استفاده نادرست قرار گیرد. در مورد یک موضوع خاص وقتی که به من دستور داده شد که در مورد ازدواج موقت شاه با یک زن ایرانی گزارشی ارسال ننمایم، به من اطمینان داده شد که این موضوع در نامه‌های رسمی و غیر رسمی به طور کامل مطرح شده است ولی به نظر من نمی‌توان به این ترتیب جامعه اطلاعاتی را در جریان یک رویداد مهم قرار داد.

نویسنده اقرار می‌کند سقوط دیکتاتوری شاه نتیجه مستقیم یک انقلاب اصیل داخلی بود نه ناآرامی و آشوب هدایت شده از خارج.

از طریق تحمیل این سیاست اصولاً غیر صادقانه در طول دهه گذشته وزارت خارجه خود را از اطلاعاتی محروم نمود که می‌توانست امریکا را بهتر از پیش آماده پذیرش رویدادهای اخیر ایران سازد.

محدود شدن تماس‌های بین سفارت و کسانی که تماس آنها با ما از نظر شاه مانعی نداشت نیز این خطا را شدت بیشتر بخشید. تماس با رهبران جناح مخالف و تشکیلات اسلامی ممنوع شده بود. به جای آن سفارت می‌بایست تنها با همان محفلی از رابطه‌ها تماس بگیرد که طی ۲۵ سال گذشته آنان را در اختیار داشته است. به طور کلی این افراد حامی شاه بودند. ثروت، قدرت نفوذ و تا حدودی رفاه جسمانی‌شان به ادامه الطاف سلطنتی بستگی داشت. لیکن در نگرش به ایران از دید آنها ما نیز این کشور را مانند یک سلطان می‌دیدیم. بنابراین شگفت‌آور نیست که ببینیم اکثر گزارش‌های ارسالی در حمایت از شاه و برنامه‌هایش بوده‌اند. حتی در صورتی که می‌خواستیم نظریات تمام عناصر جامعه ایران را گزارش کنیم، فقدان مقاماتی که در زمینه کاربرد زبان فارسی شایستگی داشته باشند، کار ما را با موانع خاصی روبه‌رو می‌ساخت.

حفظ تماس با سران اسلامی و یارانی، بدون وارد بودن به زبان فارسی غیر ممکن است و همین مسأله در مورد بسیاری از استادان و دانشجویان دانشگاهی نیز صادق است. یک مسافر در سفر خود به استان‌ها اگر بتواند به زبان مردم صحبت کند، در هاله‌ای از جهالت خواهد ماند.

روس‌ها قبل از ارسال هر یک از مأمورین خود به ایران قبلاً آنها را به مدت پنج سال در زمینه مطالعات شرقی آموزش می‌دهند، تا به محض ورود بتوانند به زبان فارسی تکلم کرده و حتی بنویسند. امکان در پیش گرفتن برنامه‌ای مشابه برای برنامه‌های روسی عملی نیست، ولی مقامات ما خوشبختانه که می‌توانند حداقل مدت ده ماه در زمینه زبان فارسی آموزش ببینند.

لیکن قبل از ورود به محیط تهران که زبان انگلیسی در آن کاملاً رایج است، باید آموخته‌های خود در امریکا را طی یک دوره شش ماهه در یکی از دانشگاه‌های ایرانی خارج از تهران مانند

دانشگاه فردوسی مشهد که برنامه فارسی بسیار خوبی دارد تقویت نمایند. گذراندن این دوره سخت برای تمام مقامات متخصص زبان آسان نیست ولی باید از مقامات سیاسی خواسته شود که این دوره را حتما بگذرانند.

با بررسی وقایع گذشته واضح است که ما به جاهل و غافل ماندن خود در مورد بسیاری از جنبه‌های شرایط ایران از طریق وارد شدن از آسان‌ترین راه ممکن کمک کرده‌ایم. ما راهی نداشتیم مگر آنکه با حاکم مطلق ایران که در هر حال تمام امکانات را در اختیار ما قرار می‌داد، برخورد داشته باشیم. بنابراین چرا بیشتر خود را به تردید بیندازیم؟ به هر حال، در جهان امروز هر سیاسی که بیش از ۵۰ سال سابقه فعالیت کاربزد داشته باشد، سیاست خوبی است. موضوعی که باعث شرمبباری ما شده این است که ما در صدد یافتن راه حل نبوده‌ایم بلکه از یک بازنده حمایت کرده‌ایم، در صورتی که می‌توانستیم حوزه تماس‌های خود را گسترش داده و در همان حال مانع از آسیب‌پذیر شدن روابط خود و شاه نیز بشویم. هنگامی که ما او را از تصمیمات خود در زمینه تماس با مخالفین مطلع ساختیم، او با مسأله با تردید و سوء ظن برخورد نمود.

حتی اتخاذ یک سیاست گزارشگری که کمتر در آن ابهام و تردید باشد نیز نمی‌توانست ما را در نجات شاه یاری دهد. آنچه در او رفت دیر یا زود و شاید در مورد این شاه نه بلکه در مورد فرزندش رخ می‌داد، ولی زمانی که ما از پیدایش انقلاب باخبر شدیم، متوقف ساختن آن غیر ممکن شده بود. اما در صورتی که دولت ما آماده اقدام بر اساس اطلاعات متناقض با سیاست موجود بود با تماس‌های وسیع‌تر و گزارشات دقیق‌تر و حتی به خطر افتادن روابط صمیمانه دولت آمریکا و دولت ایران، ما می‌توانستیم بسیاری از وقایع را پیش‌بینی کرده و میزان خسارات وارده به موقعیت خویش در ایران را به حداقل کاهش دهیم. امروزه، تا آنجا که به دولت کنونی و مردم ایران مربوط است، این وضع و موقعیت به خطر افتاده و با دشواری بسیار و زحمات طاقت‌فرسا شاید بتوان آن را احیا نمود.

ما در دوران بعد از جنگ چین و در ویتنام مرتکب همین خطا شدیم و هرگاه که منافع خویش

و دولت مورد حمایت خود را تمیز ندهیم باز هم همین‌طور خواهد شد. ولی بالاخره باید بیاموزیم که هدف از گزارشات سیاسی، ارائه اطلاعات و تجزیه و تحلیل‌های آگاهانه برای کمک به اتخاذ تصمیم‌گیری‌های لازم در زمینه خط مشی‌های آتی است نه پیگیری و حمایت از سیاست‌های موجود. بالاخره باید اعتراف نمود که هیچ سیاستی خالی از خطا نیست. طبقه‌بندی شده توسط گالن فوکس مطابق برنامه خروج از طبقه‌بندی بخشنامه اجرایی شماره ۱۲۰۶۵ است. در تاریخ ۱ ژوئن ۱۹۸۵ از طبقه‌بندی خارج خواهد شد.